

تکثیر مجدد از طرف دانشجویان ایرانی در آمریکا

هواداران «بخشی از جنبش کمونیستی ایران»

فروردین ۱۳۶۲

در آغاز انقلاب فوریه، «حزب کمونیست» آلمان، آنطور که ما آنرا می نامیم، تنها از یک هسته کوچک یعنی اتحادیه کمونیستی تشکیل می گردید که بمشابه یک انجمن مخفی تبلیغاتی سازمان یافته بود. اتحادیه تنها به دلیل عدم وجود آزادی انجمن و اجتماع در آلمان مخفی بود. علاوه بر انجمنهای کارگری در خارج که اتحادیه از آنها نیرو جلب می نمود، اتحادیه در خود کشور علاوه بر اعضای منفرد در بسیاری مناطق، در حدود سی مجموعه یا بخش نیز دارا بود. اما این نیروی رزمنده ناچیز، هم دارای رهبری مانند مارکس یعنی رهبری طراز اول بود که همه خود را با طیب خاطر تابع او می نمودند و هم به شکرانه وجود او این نیرو برنامه ای از اصول و تاکتیکها که امروز نیز هنوز معتبر است، یعنی «مانیفست کمونیسم» را صاحب بود.

در درجه اول در اینجا بخش تاکتیکی این برنامه است که مورد نظر ما می باشد. این بخش بطور عمومی اعلام می کند:

«کمونیستها حزب خاصی که در برابر احزاب کارگری دیگر قرار گرفته باشد، تشکیل نمی دهند.

آنها هیچگونه منافعی که از منافع کلیه پرولتاریا جدا باشد، ندارند. آنها اصول فرقه ای خویش را به میان نمی آورند که بخواهند جنبش پرولتاریا را در چارچوب آن اصول تشکل داده و بسازند.

فرق کمونیستها با دیگر احزاب طبقه کارگر تنها در اینست که:

۱) در مبارزات ملی پرولتاریاهای کشورهای گوناگون، آنها منافع مشترک تمامی پرولتاریا را مستقل از ملیت آنها خاطر نشان نموده و برجسته می کنند.

۲) در مراحل گوناگون تکامل که مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی ناگزیر به گذار از آنها است، آنها همواره و همیشه منافع کل جنبش را نمایندگی می کنند. در نتیجه کمونیستها از سوئی از لحاظ علمی پیشرفته ترین و مصمم ترین بخش احزاب طبقه کارگر هر کشورند، بخشی که بقیه را به پیش می راند، از سوئی از لحاظ تئوریک مزیت آنها بر بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان مسیر حرکت، شرائط و نتایج کلی نهائی جنبش پرولتری را بطور روشن درک می کنند.»

و برای احزاب آلمان بطور ویژه بیان می نماید:

«در آلمان کمونیستها هر جا که بورژوازی انقلابی عمل کند، با او علیه سلطنت

استبدادی و مالکیت ارضی فئودالی و خرده بورژوازی مبارزه می کنند. ولی حزب کمونیست حتی لحظه ای هم از این غافل نیست که در مورد تضاد خصمانه بین بورژوازی و پرولتاریا، روشن ترین شناخت ممکن را در طبقه کارگر بنشانند تا کارگران آلمانی بتوانند شرایط اجتماعی و سیاسی که بورژوازی باید همراه سیادت خود ضرورتاً بوجود آورد را بلافاصله بمشابه سلاحهائی علیه بورژوازی به کار برند تا اینکه بعد از سرنگونی طبقات ارتجاعی در آلمان، مبارزه علیه خود بورژوازی به فوریت آغاز گردد.

کمونیستها توجه خود را اساساً به آلمان معطوف می دارند زیرا آلمان در آستانه یک انقلاب بورژوایی قرار دارد.» (بخش چهارم مانیفست).

هیچ برنامه تاکتیکی هرگز به خوبی این برنامه خود را توجیه ننموده است. این برنامه که در آستانه انقلاب طرح شد، از انقلاب سربلند بیرون آمد. از آن هنگام تاکنون نیز هرگاه حزب کارگری از آن منحرف گردیده، سزای انحراف خود را دیده است: و امروز تقریباً پس از چهل سال، این برنامه از مادرید تا سن پترزبورگ بمشابه مشی هدایت کننده تمام احزاب کارگری طبقاتی آگاه اروپا خدمت نموده است.

حوادث فوری در پاریس، انقلاب قریب الوقوع آلمان را تسریع کرد و بدینوسیله خصوصیت آنرا نیز معین نمود. بورژوازی آلمان به عوض اینکه به شکرانه قدرت خود فاتح گردد، به دنبال انقلاب کارگران فرانسه مغلوب گردید. پیش از آنکه بورژوازی بتواند بطور کلی دشمنان کهنه خود - سلطنت مطلقه، مالکیت فئودالی، بوروکراسی و خرده بورژوازی جبون - را براندازد، ناچار به روبرویی با دشمن جدید یعنی پرولتاریا شد. لیکن، تأثیرات شرایط اقتصادی ای که از شرایط فرانسه و انگلستان بسیار عقب تر بود و همچنین عقب ماندگی وضع طبقاتی آلمان که ناشی از آن است، بلافاصله خود را نشان دادند.

بورژوازی آلمان که تازه شروع به برپایی صنایع بزرگ خود نموده بود، نه قدرت و شجاعت کسب سلطه کامل خویش در دولت را داشت و نه نیاز مجبور کننده ای برای این امر. پرولتاریا نیز که به همان اندازه تکامل نیافته بود، به بردگی کامل فکری در آمد، و سازمان نیافته و هنوز حتی ناتوان از تشکیل مستقل تنها احساس مبهمی از تضاد عمیق میان منافع خویش و منافع بورژوازی داشت. ازاینرو با وجود تهدید خصمانه بورژوازی، پرولتاریا دنباله سیاسی آن شد. بورژوازی هراسان نه از آنچه پرولتاریا بود، بلکه از تهدیدی که در آینده می نمود و از آنچه پرولتاریای فرانسه شده بود، تنها نجات خود را در هر مصالحه ای با سلطنت و اشرافیت و حتی جبونانه ترین مصالحه ها می دید، آنهم در زمانی که پرولتاریا هنوز با نقش تاریخی خود آشنا نبوده و بخشی از آن در آغاز نقش پیشتاز و جناح چپ افراطی بورژوازی را برعهده گرفته بود. کارگران آلمان قبل از هر چیز می بایست آن حقوقی را که از تشکیل مستقل وی بمشابه یک حزب طبقاتی، جدائی ناپذیر بود، کسب می نمود، یعنی آزادی نشریات سازمان و اجتماع، حقوقی که بورژوازی برای منافع سلطه خود می بایست برایش می جنگید، لیکن حال از ترس کارگران آنها را زیر سؤال قرار می داد. چند صد عضو پراکنده اتحادیه اتحادیه کمونیستی - مترجم در میان توده عظیمی که ناگهان به درون جنبش ریخته بودند، محو گردید. ازاینرو، پرولتاریای آلمان در آغاز در صحنه سیاسی به صورت حزب

دموکراتیک افراطی ظاهر شد.

در نتیجه هنگامی که ما یک روزنامه بزرگی را در آلمان بر پا نمودیم، شعار ما در واقع تعیین شده بود. این شعار تنها می توانست شعار دموکراسی باشد، اما آن دموکراسی که در همه جا و در هر نکته ای بر خصوصیات پرولتری تأکید می گذاشت که وی هنوز نمی توانست یکبار و برای همیشه بر بیرق خود نصب کند. اگر ما نمی خواستیم آن کار را انجام دهیم، اگر ما نمی خواستیم جنبش را در دست بگیریم و با در حقیقت مترقیترین جانب پرولتری موجود آن توافق نمائیم، و آنرا به جلو سوق دهیم، در آن صورت کاری جز موعظه کمونیسم در ورقه ای کوچک و محلی و تشکیل یک فرقه کوچک به جای یک حزب بزرگ فعال برای ما باقی نمی ماند. اما ما دیگر برای اجرای نقش موعظه گری در بیابان برهوت بد بار آمده بودیم، ما اتویست ها را آنقدر خوب مطالعه کرده بودیم که دچار این نشویم و برنامه مان را نیز به این خاطر تدوین نکرده بودیم.

هنگامی که ما به کلن آمدم در آنجا برای یک روزنامه بزرگ تدارکات بعضاً توسط دموکراتها و بعضاً توسط کمونیستها انجام گرفته بود، هدف تنها تبدیل این روزنامه به یک نشریه محلی کلن و تبعید ما به برلن بود. اما خصوصاً به شکرانه مارکس در ظرف بیست و چهار ساعت، اوضاع در دست ما بود و در عوض مصالحه پذیرفتن هاینریش بورگر در هیئت تحریره، روزنامه مال ما شد. بورگر تنها یک مقاله (در شماره دوم) نوشت و این تنها مقاله اش بود. کلن دقیقاً جایی بود که ما می بایست می رفتیم و نه برلین.

یکم، کلن مرکز ایالات راین بود، جایی که از انقلاب فرانسه گذشته بود، جایی که خود را با مفاهیم مدرن قانونی، مجمع القوانین ناپلئون (۱) مجهز کرده بود، جایی که از هر جهت مهمترین صنایع بزرگ را تکامل داد. و از هر جهت پیشرفته ترین بخش آلمان بود. برلن معاصر با بورژوازی تازه سر از تخم درآورده اش، با خرده بورژوازی متملق که در حرف گستاخ ولی در عمل جیون است، با مجموعه کارگرنش که هنوز رشد نکرده اند، توده بوروکراتهایش، ارازل اشرافی و درباری اش، با مجموعه ویژگیهایش بمشابه یک مقر شاهزادگان، ما خود از مشاهداتمان به خوبی می شناختیم.

لیکن عامل تعیین کننده این نکته بود که، در برلن عرف نکبت بار پروسی حاکم بود و هر واقعه سیاسی توسط یک قاضی حرفه ای محاکمه می گردید. در این مجمع القوانین ناپلئون حاکم بود که محاکمه مطبوعاتی نمی شناخت زیرا این قوانین متضمن سانسور بود، و اگر کسی مرتکب جنایت سیاسی میشد و نه جنحه، در مقابل یک هیئت منصفه قرار میگرفت، در برلن بعد از انقلاب، اشلوفل (۲) جوان به خاطر یک چیز جزیی محکوم به یک سال زندان گردید، در حالیکه در راین ما آزادی بدون شرط مطبوعات داشتیم، و ما تا قطره آخر آنرا به کار بردیم.

بنابراین در اول ژوئن ۱۸۴۸ ما سرمایه سهامی بسیار محدودی، که تنها بخش کوچکی از آن پرداخت شده بود و سهامداران بیشتر غیرقابل اعتماد بودند، شروع بکار کردیم، نیمی از سهامداران بلافاصله پس از شماره اول ما را ترک کردند و در آخر ما سهامدار دیگری اصلاً نداشتیم.

اساسنامه هیئت تحریره بطور ساده ای دیکتاتوری مارکس بود، یک نشریه روزانه که در ساعت معینی باید آماده باشد، نمی تواند سیاست پیگیرانه ای را طور دیگری دنبال نماید. بیش از این، دیکتاتوری مارکس در اینجا یک چیز بدیهی بود، که توسط تمام ما بدون جدل و داوطلبانه پذیرفته شده بود. در درجه اول دید روشن و برخورد قاطع او بود که این نشریه را در سالهای انقلاب معروفترین روزنامه آلمان نمود.

برنامه سیاسی روزنامه راین جدید (۳) شامل دو نکته بود:

یک جمهوری دموکراتیک آلمان، واحد و غیرقابل تجزیه و جنگ با روسیه که در بر گیرنده احیای مجدد لهستان نیز می شد.

دمکراسی خرده بورژوازی در آن زمان به دو قسمت تقسیم گردید: شمال آلمان که مخالف کنار آمدن با یک امپراطور دمکرات پروس نبود، و جنوب آلمان که در آن هنگام بطور دقیق عبارت از بادن بود، که می خواست آلمان را به یک جمهوری فدراتیو شبیه نمونه سوئیس تبدیل کند. ما ناچار به جنگیدن با هر دوی آنها بودیم. منافع پرولتاریا هم پروس شدن آلمان و هم همیشگی نمودن تقسیم آلمان به دولتهای کوچک را منع می کرد. این منافع وحدت قاطع آلمان به صورت یک ملت که قادر به ایجاد جبهه جنگی که آزاد از تمام موانع کوچک سنتی بوده و در آن جبهه پرولتاریا و بورژوازی می توانستند قدرت خود را بسنجند، حیاتی می ساخت. در عین حال این منافع برقراری پروس بمشابه سر را نیز منع می نمود. دولت پروس با تمامی سیستم آن سنتها و خاندانهای سلطنتی اش دقیقاً تنها دشمن داخلی بود که انقلاب در آلمان می بایست سرنگونش کند، و بیش از آن، پروس می توانست آلمان را تنها با جدا کردن آن از یکدیگر، با کنار گذاردن اتریش، متحد نماید. انحلال دولت پروس و تجزیه دولت اتریش، وحدت واقعی آلمان بمشابه یک جمهوری. ما نمی توانستیم هیچ برنامه فوری انقلابی دیگری داشته باشیم. و این از طریق جنگ با روسیه و تنها از طریق چنین جنگی امکان پذیر بود. به این نکته بعداً برخورد خواهیم کرد.

به غیر از این، لحن روزنامه به هیچوجه رسمی، جدی و یا با حرارت نبود. ما رویهم مخالفان قابل تحقیری داشتیم و به جمع آنان با شدیدترین بی اعتنائی برخورد می نمودیم. سلطنت توطئه گر، دسته بندیهای مخفی، اشرافیت، روزنامه صلیب (۴)، تمامی «ارتجاع» که خشک مغزان درباره شان متغیر می شدند، تمام آنها را به استهزا و ریشخند می گرفتیم. به همان اندازه نیز اوهام جدیدی که از طریق انقلاب در صحنه ظاهر شده بودند را به استهزا می گرفتیم مانند: وزراء ماه مارس، مجالس فرانکفورت و برلن و راستها و چپ های این مجالس. اولین شماره با مقاله ای که بیهودگی پارلمان فرانکفورت، بی هدفی سخنرانی های پرگویانه، و بی مایگی مصوبات جبنانه آنها به ریشخند می گرفت، منتشر گردید. این مقاله به قیمت نیمی از سهامداران ما تمام شد. پارلمان فرانکفورت حتی یک کلوپ بحث هم نبود، به سختی بحثی در آنجا انجام می گرفت. بیشتر اوقات رسالات آکادمیکی که از قبل تهیه شده بودند، استدلال می شدند و مصوباتی که هدفشان الهام دادن به خشکمغزان آلمانی بود و کس دیگری به آنها توجهی نداشت، تصویب می شدند.

مجلس برلن مهمتر بود، این مجلس با قدرتی واقعی مواجه بود، مصوباتی را بحث و

تصویب می نمود که برمبنای واقعیات بودند و به در آشیانه فاخته فرانکفورت جایی بر فراز ابرها، نتیجتاً با تفسیر بیشتری برخورد می شد. لیکن در آنجا نیز تندیس های چپ مانند شولنزه دلیچ، برند، السنر، اشتاین و غیره به همان شدن تندیسهای فرانکفورت مورد حمله قرار می گرفتند، عدم قاطعیت، درنگهای آنان و درایت ناچیز آنها بی رحمانه افشا می شدند و ثابت می گردید که آنها چگونه گام به گام برای خیانت به انقلاب کنار می آمدند. این البته در خرده بورژوازی دمکرات که تازه این تندیس ها را برای استفاده خود ساخته بود، تنفر بر می انگیخت. این تنفر برای ما علامتی بود علامتی که به هدف زده ایم.

به همین ترتیب ما علیه پخش این و هم خرده بورژوازی که انقلاب با فرا رسیدن ماه مارس به پایان رسیده و اکنون باید ثمرات آنرا جمع کرد، نیز به مبارزه برخاستیم. از نظر ما فوریه و مارس می توانستند اهمیت یک انقلاب واقعی را داشته باشند به شرطی که نه تنها سرانجام انقلاب نباشند، بلکه برعکس نقطه شروع یک جنبش انقلابی طولانی می گردیدند که در آن همانند انقلاب کبیر فرانسه، خلق در مبارزه خود بیش از پیش تکامل یافته و احزاب بیشتر و بیشتر تفکیک می یافتند، تا جایی که آنها با طبقات بزرگ بورژوازی با خرده بورژوازی و پرولتاریا تطبیق یافته و در طی آن انقلاب، مواضع جداگانه ای به توسط پرولتاریا در یک دوره از نبردها به کف می آمد.

ازاینرو ما همه جا هر وقتیکه خرده بورژوازی دمکرات تلاش می کرد تضاد طبقاتی خویش با پرولتاریا را با عبارت معروف: بالاخره ما همه یک چیز را می خواهیم و همه تفاوتها به علت عدم تفاهم است، بیوشاند، به مخالفت با او بلند می شدیم. لیکن هر چه کمتر به خرده بورژوازی اجازه نفهمیدن دمکراسی پرولتاری خود را می دادیم، به سوی ما رام تر و نرم تر می گردید. هر چه تیزتر و استوارتر با خرده بورژوازی معامله نمایی زودتر سر خم می کند و مصالحه بیشتری به حزب کارگران می نماید. این امر بر ما ثابت گردیده است.

سرانجام ما پارلمانتاریسم ناقص الخلقه (آنطوریکه مارکس آنرا می نامید) به اصطلاح مجالس ملی گوناگون را افشاء نمودیم. این آقایان اجازه داده بودند تمام وسایل قدرت از دستشان خارج گردند و در بعضی موارد داوطلبانه آنرا به دولت ها واگذار کرده بودند. در برلن همانند فرانکفورت در کنار دولت های تازه تحکیم شده مرتجع، مجالس بی قدرتی قرار داشتند، که معهدا تصور می نمودند مصوبات ناتوانشان پایه های جهان را تکان خواهد داد. این خود فریبی ناقص الخلقه حتی در میان چپ های افراطی نیز رایج بود. ما به آنها بطور روشنی گفتیم که پیروزیهای پارلمانی شان با شکست واقعی شان مصادف خواهد بود.

و هم در برلن و هم در فرانکفورت به همین ترتیب گردید. هنگامیکه «چپ ها» اکثریت را به دست آوردند، دولت کل مجلس را منحل کرد، دولت قادر به این کار گردید زیرا مجلس تمام اعتبارش را در نزد خلق از دست داده بود.

بعداً در زمانی که کتاب بوگار Bougeart درباره مارا marat را می خواندم – دریافتم که در بیش از یک مورد تنها بطور ناخودآگاه نمونه هایی واقعی «دوست خلق» (۷) (نه نمونه ای که توسط سلطنت طلبان تقلب شده بود) را تقلید کرده ایم و

اینکه تمام انفجار خشم و تمام تحریف تاریخی که با اتکاء بدان در طی یک قرن تنها یک «مارا»ی کاملاً تحریف شده معرفی شده بود فقط بدان دلیل بود که «مارا» بی رحمانه پرده از تندیس های زمان، لافایت، بیلی و دیگران برداشته بود و آنها را به مثابه خائنین کامل به انقلاب افشاء نموده و این که او مانند ما نمی خواست خاتمه انقلاب اعلام شود بلکه خواستار ادامه دائمی آن بود.

ما آشکارا اعلام کردیم که توده های گرایشی که ما نمایندگی می نمودیم، زمانی می توانستند برای کسب اهداف واقعی حزب ما وارد مبارزه شوند که افراطی ترین احزاب رسمی موجود در آلمان بر سر کار می آمدند: آن هنگام ما اپوزیسیون آنرا تشکیل می دادیم.

معهدا، حوادث علاوه بر استهزاء مخالفین آلمانی مان باعث پدیدار گشتن شور آتشین نیز گردید. قیام کارگران پاریس در ژوئن ۱۸۴۸ با آمادگی ما مواجه شد. از اولین شلیک، ما در کنار قیام بودیم. پس از شکست آنان مارکس در یکی از قوی ترین مقالات خود (۸) شکست خوردگان را تجلیل نمود.

آنگاه بقیه سهامدارن نیز ما را ترک کردند. اما ما این رضایت را به مثابه تنها روزنامه آلمان و بلکه تمام اروپا داشتیم که پرچم پرولتاریای درهم شکسته را در لحظه ای که بورژوازی و خرده بورژوازی تمام کشورها با سیل ناسزا بر شکست خوردگان می تاختند، برافراشته نگه داشتیم.

سیاست خارجی ما بسیار ساده بود: دفاع نمودن از هر خلق انقلابی و دعوت به یک جنگ عمومی اروپای انقلابی علیه حامی قدرتمند ارتجاع اروپا یعنی روسیه. از ۲۴ (۹) فوریه به بعد برای ما روشن بود که انقلاب تنها یک دشمن واقعاً قدرتمند یعنی روسیه داشت و جنبش هر چه بیشتر بعد سراسر اروپا می یافت، این دشمن بیشتر ناچار به وارد شدن به مبارزه می گشت. حوادث وین، میلان و برلن ناچار به عقب انداختن حمله روسیه بودند، لیکن ورود نهایی اش هر چه انقلاب به روسیه نزدیک می شد، حتمی تر می گشت. اما اگر کسی موفق به کشاندن آلمان به سوی جنگ با روسیه می گردید، هابسبورگ ها و هوهنز و لرنها ﴿خاندان سلطنتی پروس و اتریش. مترجم﴾ دیگر امیدی نداشتند و انقلاب در همه جا پیروز می گشت.

این سیاست در هر شماره روزنامه تا لحظه تهاجم حقیقی روسیهها به مجارستان، که کاملاً با پیشگویی ما تطابق داشت و شکست انقلاب را معین کرد، نشر یافت.

هنگامی که نبرد تعیین کننده در بهار ۱۸۴۹ نزدیک گردید، لحن روزنامه در هر شماره خشن تر و هیجان انگیزتر شد. ویلیام ولف در «میلیاردهای سیلیسی» (۱۰) (هشت مقاله) به دهقانان سیلیسی خاطر نشان نمود که چگونه در راه آزادی از بندگی فئودالی توسط فئودالها که از کمک دولت هم برخوردار بودند، بر سر پول و زمین فریب خورده بودند. و او خواستار یک هزار میلیون تالر ﴿واحد پول – مترجم﴾ خسارت گردید.

در همان حال در ماه آوریل رساله مارکس «کار مزدوری و سرمایه» به شکل یک سری سرمقاله هایی که به مثابه نشانه روشن هدف اجتماعی سیاست ما بود، ظاهر گردید. هر شماره، هر شماره مخصوص، به نبرد عظیمی که در حال تدارک بود، به تشدید خصومتها در فرانسه، ایتالیا، آلمان و مجارستان اشاره می نمود. بویژه در شماره های

مخصوص ماه آوریل و مه تعداد زیادی بیانیه خطاب به خلق برای حفظ آمادگی خویش جهت عمل مستقیم وجود داشت.

«در خارج و در داخل امپراطوری» این تعجب ابراز می گشت که ما چگونه در درون یک قلعهٔ پروسی درجه اول، در مقابل یک پادگان هشت هزار نفری و در روبروی پاسگاه این چنین خونسرد فعالیت خود را ادامه می دادیم، لیکن با توجه به هشت تفنگ و سرنیزه و ۲۵۰ فشنگ در اطاق هیئت تحریریه، و کلاه قرمز ژاکوبینی حروف چین ها، افسران، عمارت ما را نیز دژ می شناختند که با تردستی قابل تسخیر نبود. سرانجام در ۱۸ مه ۱۸۴۹ بلا وارد شد.

قیام در درسدن و البرفلد سرکوب شد، دراتر رلون محاصره گردید، ایالت راین و وستفالیایا به توسط سرنیزه به سیخ کشیده شد. سر نیروهایی که پس از اتمام هتک ناموس راین لند پروس علیه پالاتینیت و بادن متوجه شده بودند. آنگاه سرانجام دولت جرأت نمود به مصاف ما بیاید. نیمی از کارکنان هیئت تحریریه تحت تعقیب قرار گرفتند، نیمهٔ دیگر به مثابه غیر پروسی مشمول نفی بلد شدند. تا زمانی که تمام ستونهای نظامی در پشت دولت قرار گرفته بودند، کاری نمی شد کرد. ما ناچار به تسلیم دژ خود بودیم، اما ما با سلاحها و وسایل خود نشستیم، با موزیکی که می نواخت و پرچی که در اهتزاز بود، پرچم آخرین شماره، یک شمارهٔ سرخ، که در آن به کارگران در مقابل تلاشهای بی فایده هشدار دادیم، و به آنها اعلام نمودیم:

«در هنگام جدائی، هیئت تحریرهٔ روزنامه راین جدید از شما به خاطر حمایتهایی که نشان داده اید، سپاسگزاری می کند. آخرین کلام آنها همیشه و همه جا عبارت خواهد بود از: رهایی طبقهٔ کارگر!»

بدین ترتیب روزنامهٔ راین کمی قبل از آنکه به یک سال بکشد، تعطیل شد. در حالیکه کاری که تقریباً بدون کمک مالی شروع شد - آن مقدار هم که قول داده شده بود همانطور که گفتیم بزودی از بین رفت - در سپتامبر تیراژی برابر ۵۰۰۰ داشت. دورهٔ محاصرهٔ کلن انتشارش را متوقف نمود، در اواسط اکتبر مجدداً از اول شروع نمود. اما هنگامیکه در مه ۱۸۴۹ سرکوب گردید، مجدداً ۶۰۰۰ آبونه داشت در همان حالی که روزنامهٔ «کلن» (۱۱) بنابر اعتراف خودش بیش از ۹۰۰۰ آبونه نمی داشت. هیچ روزنامه آلمانی، قبل و یا بعد (از راین جدید) هرگز آن قدرت و نفوذ را نداشت، و یا هرگز قادر نبود به آن درجه ای که روزنامهٔ راین جدید توده های پرولتری را تحت تأثیر قرار می داد، برسد و این بیش از همه مدیون مارکس است.

هنگامی که مصیبت وارد شد، کارکنان تحریره پراکنده شدند. مارکس به پاریس رفت، جایی که سرانجام آنچه که در ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ اتفاق افتاد، در حال تدارک بود. ویلیام ولف هم زمانی که مجلس می بایست میان منحل شدن از بالا یا پیوستن به انقلاب، انتخاب کند، کرسی خود در پارلمان را اشغال کرد، و من هم به پالاتینیت رفتم. و با درجهٔ یآوری به سپاه داوطلب ویلیچ (۱۲) پیوستم.

اصل نوشته به آلمانی بین اواسط فوریه و اوایل ۱۸۸۴ نوشته شد.

در روزنامهٔ «سوسیال دمکرات» شماره سیزدهم مارس ۱۸۴۴ چاپ شد.

یادداشتها

۱- مجمع القوانين ناپلئون در مفهوم کلی خود قوانین اجتماعی، قوانین محاکمات اجتماعی، قوانین تجاری، قوانین جنائی و قوانین محاکمات جنایی که بین سالهای ۱۰ - ۱۸۰۴ تدوین شده بودند را در بر می گیرد. این قوانین در قسمت های غربی و جنوب غربی آلمان که در ۱۸۱۵ به اشغال فرانسه ناپلئونی در آمده بود، به کار افتاد و در ایالت راین حتی پس از انضمام آن در ۱۸۱۵ به پروس نیز ادامه یافت. در مفهوم مشخص مجمع القوانين ناپلئون، قوانین اجتماعی است که در ۱۸۰۴ تدوین شد و انگلس آنرا «برای جامعه بورژوازی... اصول قانونی خیلی کلاسیکی» نامید.

۲- گوستاو آدولف اشولفل یک دانشجوی دموکرات آلمانی است که بخاطر نگارش دو مقاله در دفاع از حق زحمتکشان که در ۱۹ آوریل در شماره پنجم روزنامه «دوست خلق»، روزنامه ای که از انقلاب مارس ۱۸۴۸ در برلن منتشر می شد، در آوریل ۱۸۴۸ محاکمه شد. او به اتهام تهییج به قیام به شش ماه زندان در یک قلعه محکوم شد.

۳- روزنامه راین جدید (یا نشریه راین جدید) روزنامه که از اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه ۱۸۴۹ منتشر می شد و ارگان رزمنده جناح پرولتری جنبش دموکراتیک بود. مارکس سردبیرش بود. مارکس و انگلس سرمقالاتی که برخورد روزنامه به مسائل اساسی انقلاب در آلمان و اروپا را معین می کرد، می نوشتند. بعد از شکست انقلاب آلمان روزنامه تعطیل شد. لنین گفت که روزنامه راین جدید «تا امروز هم بهترین و بی سابقه ترین ارگان پرولتاریای انقلابی است».

۴- روزنامه صلیب، نامی که برای روزنامه آلمانی پروس جدید بکار میرفت، زیرا در سرتیتر روزنامه صلیبی نقش بسته بود که علامت نیروی زمینی ارتش ذخیره بود. از ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹۳۹ در برلن منتشر می گشت. ارگان دسته های پنهانی درباری و ضد انقلابی و یونکرهای پروس بود و بعداً هم ارگان جناح راست افراطی محافظه کاران شد.

۵- این، اشاره به مقاله انگلس «مجلس فرانکفورت» می کند که در ۳۱ مه ۱۸۴۸ نگاشته شد.

۶- انگلس به مقالاتی در روزنامه راین جدید اشاره می کند که به انتقاد از مجالس ملی فرانکفورت و برلن اختصاص داده شده بود و بعضی از آنها بوسیله مارکس نگاشته شده بود. به عبارتی کلی، این انتقاد توسط انگلس در «انقلاب و ضد انقلاب در آلمان» انجام گرفته.

۷- آلفرد بوژه، مارا، دوست خلق، جلد اول و دوم، پاریس، ۱۸۶۵ دوست خلق - در روزنامه ای که از ۱۲ سپتامبر ۱۷۸۹ تا ۱۴ ژوئیه ۱۷۹۳ توسط ژان پل مارا یکی از رهبران ژاکوبین ها در پاریس منتشر می شد، این نام را از ۱۶ سپتامبر ۱۷۸۹ تا ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ دارا بود و چنین امضاء می شد «مارا دوست خلق».

۸- این، به مقاله مارکس، «انقلاب ژوئن» که در ژوئن ۱۸۴۸ نوشته شد، اشاره می کند.

۹- ۲۴ فوریه ۱۸۴۸ تاریخ سرنگونی پادشاه لوئی فیلیپ در فرانسه است. با دریافت خبر پیروزی انقلاب فوریه در فرانسه، نیکلای اول به وزیر جنگ دستور بسیج نیمه عمومی در روسیه جهت تدارک مبارزه علیه انقلاب اروپا را صادر کرد.

۱۰- «میلیاردهای سیلیسی» شامل یکسری مقالات توسط ویلهم ولف، دوست و هم‌رزم مارکس و انگلس بود و از ۲۲ مارس تا ۲۵ آوریل ۱۸۴۹ در روزنامه راین جدید منتشر شدند. در سال ۱۸۸۶ این مقالات با تغییرات جزئی به صورت جزوه با مقدمه توسط انگلس بنام «خدمت به تاریخ دهقانان پروس» منتشر گردید. انگلس در نوشته خود «ویلهم ولف» بطور مفصل این مقالات را تفسیر کرده است.

۱۱- روزنامه کلن - یک روزنامه آلمانی که از سال ۱۸۰۲ در کلن منتشر گردید. در طول انقلاب ۴۹ - ۱۸۴۸ و سلطه ارتجاع که بدنبال آن بود، این روزنامه سیاست های جیونانه و خائنانه بورژوازی لیبرال پروس را منعکس می نمود و دائماً حملات سختی به روزنامه راین جدید مینمود.

۱۲- با توجه به شرکت انگلس در قیام ۱۸۴۹ بادن - پالاتینیت که او در صف داوطلب ویلیج جنگید. رجوع کنید به نوشته انگلس «نبرد برای قانون اساسی سلطنتی در آلمان»، نوشته شده در ۵۰ - ۱۸۴۹.

تکثیر از: حجت برزگر

۱۳۸۰/۰۸/۱۸

(۲۰۰۱/۱۱/۰۹)